

بهائیان اساساً جاسوسند و جاسوسی هم می کنند

ایجاد ادیان و فرق ساختگی، یکی از ترفندهای مرسوم دول استعمارگر برای به انحراف کشاندن جریان صحیح دینداری بوده است. در حقیقت هدف کلی این بوده که فرق دست ساز در نهایت، جایگزین ادیان الهی شده و یا حداقل چهره ادیان الهی را مشوش سازند. این امر در حوزه یهودیت و مسیحیت تا حد زیادی موفقیت آمیز بوده و ما امروز شاهد گروه ها و فرقه های مختلفی هستیم که با آداب و مناسکی عجیب عده ای را گرد خویش جمع کرده و مدعی سعادت و رستگاری آنان هستند.

در مقوله مهدویت نیز قریب به یکصدوپنجاه سال پیش با کمک و هدایت استعمار انگلیس، گروه دست سازی با نام و عنوان "بابت و مسلک بهائی" در کشور ما شکل گرفت. طبق بررسی های به عمل آمده و اعلام محققان و صاحب نظران تاریخی، جهت گیری کلی بهائیت، جداسازی ملت ایران از مراجع تقلید (که در عقاید شیعه، نواب امام زمان (عج) تلقی می شوند) و مشغول کردن آنان به مسلکی ساخته بشر بود.

در رابطه با شکل گیری این فرقه ضاله و فعایت آنها در زمان حال، مصاحبه ای از طرف مؤسسه "مصاف" با "آقای سید کاظم موسوی"، پژوهشگر و کارشناس تاریخ انجام شده که در ذیل، قسمت هایی از این مصاحبه آمده است:

- روند شکل گیری فرقه بهائیت را به صورت مختصر توضیح دهید؟

در بحث روند شکل گیری باید این نکته را در ذهن داشت که اساساً بحث بهائیت مقابله با بحث اندیشه مهدویت است. اگر از این زاویه جلو برویم که مطمئناً همین مسیر است، جریان بابی گری شروع می شود که برای مقابله با بحث مهدویت، اقدام کردند و حرکت هایشان را شروع کردند. شخصی را به نام سید علی محمد باب (شیرازی) پیدا کردند. بهترین مکانی که می توانستند جریان و اندیشه تندروی مهدویت را در شیعه پیدا کنند، "شیخیه" بود. شیخیه، فضا سازی هایی کرده بود که در آن می توانست این اندیشه را مدیریت کند و از دل این جریان منحرف، جریان سومی را خارج کند که همان جریان "بابی گری" است.

جوانی کم سن و سال مدعی می شود. البته این ادعا به یکباره نبوده است. او از ادعای اولیه اش تا آخرین ادعایش که بحث الوهیت است، شش بار توبه کرد و در این توبه ها، هر دفعه ادعای قبلی اش را ارتقا بخشید. این ادعا از "ذکریت" شروع می شود و به "امامت" می رسد و در نهایت به "الوهیت" ختم می شود.

سر انجام، محارب بودن وی توسط علما تأیید می شود و جناب امیر کبیر نیز وی را اعدام می کنند.

- چه کسی یا کسانی این جریان را ادامه می دهند؟

از زمان ادعای باب تا اعدامش حدود هشت سال طول می کشد. در این هشت سال، طرفداران وی اقدامات جدی داشتند. آنها سه بحران عمده را برای جامعه آن روز ایجاد کردند که اولین آن، بحث مازنداران است که تحت عنوان ماجرای قلعه شیخ طبرسی (متفاوت با مرحوم شیخ طبرسی معروف) باعث بحران در خطه شمال کشور شد. دو بحران دیگر را در زنجان و داراب ایجاد کردند که در هر سه بحران، کارشناسان زبده نظامی حضور دارند.

اگر یک بررسی ساده داشته باشیم، می بینیم که ایران در آن زمان ارتش منظمی نداشت و در نتیجه مردم آن دوران، اندیشه های نظامی گری منظم نداشتند و اگر جنگی صورت می گرفت، اکثر اقوام و مردم شهرهایی که نزدیک به منطقه درگیری بودند، جان خود را از دست می دادند.

اما در جریان قلعه طبرسی و یا در وقایعی که در زنجان اتفاق می افتد، یک اندیشه نظامی نهفته است.

امروزه هم مقوله جنگ شهری یک مقوله پیچیده است و به تخصص نیاز دارد، در اینجا این سؤال مطرح می شود که چطور آقای حجت که مسئولیت جریان بابیت را در زنجان برعهده داشت، از این تخصص برخوردار بود. با عقل سلیم جور در نمی آید که در این شرایط، اندیشه نظامی گری داشته و بتواند این جریان را مدیریت کند، در حالی که در آن زمان اشخاصی با این تخصص وجود نداشتند.

بنابراین چگونگی این سه جریان، حضور مشاوران نظامی را نشان می دهد که مطمئناً از خارج ایران بوده اند. برای نمونه شخصی به نام ملاحسین بشرویه، علی محمد باب را ترغیب به ادعای بابیگری می کند. در سفرنامه آقای "آرتور کروئلی" آمده است ملاحسین بشرویه، عامل سرویس اطلاعاتی انگلیس بوده، همان کسی که با سید علی محمد شیرازی در ارتباط بوده و او را ترغیب به بابی گری می کند که سرانجام در واقعه قلعه طبرسی کشته می شود.

در جریان هشت ساله از ادعای باب تا مرگ او یک اتفاق جدی رخ می دهد و آن اینکه بابیت از اسلام عبور کرده و برای اولین بار مسئله کشف حجاب اتفاق می افتد.

قبل از اینکه وقایع طبرسی اتفاق بیفتد، بابی ها برای دفاع از علی محمد باب در منطقه "بدشت" نزدیک نیشابور جمع شده بودند. در آنجا شخصی به نام "زرین تاج" که بعداً به "قره العین" معروف می شود، برای اولین بار کشف حجاب کرده و نسخ اسلام را اعلام می کند. بنابراین بابی گری، شاخه ای از اسلام نبوده و نیست.

بعد از گذشت سه سال از مرگ باب، میرزا حسینعلی نوری یکی از شاگردان باب، ترور ناصرالدین شاه را طرح ریزی می کند که البته ناموفق بود. وی به سفارت روسیه پناهنده می شود و از این تاریخ به بعد شخص سفیر روسیه به طور علنی از جریان بابیت حمایت می کند.

بعد از این واقعه، حسینعلی نوری را به بغداد تبعید می کنند. در پنج سالی که وی در بغداد بسر برد، بین او و برادرش یحیی بر سر جانشینی، اختلاف پیش می آید و با هم در گیر می شوند. دولت عثمانی نیز مجبور به تبعید آنها به استانبول می شود ولی از آنجایی که استانبول، چهارراهی بین آسیا و اروپا بود، از حضور آنها در آنجا احساس خطر کرده و آنها را به ادرنه تبعید می کند. نکته حائز اهمیت این است که آنها زمانی که در بغداد بودند، در محله یهودی ها ساکن شدند و ارتباطی تنگاتنگ با یهودیان داشتند که در بحثی جداگانه باید به طور جدی و مفصل به آن پرداخته شود.

حسینعلی نوری حدود دو سال با برادش قهر کرد و به کردستان رفت و در کنار طوایف یهودی و دراویش، آموزش هایی را دید و به استانبول برگشت.

در زمان تبعید به استانبول، میرزا حسینعلی نوری ادعای من یظهراللهی می کند. در واقع ادعا می کند امام زمانی که باب وعده داده بود، من هستم و بعدها در ادرنه ادعای پیغمبری کرده و به سران کشورهای جهان نامه نگاری می کند که به او ایمان بیاورند و اگر به او ایمان نیاورند تلف خواهند شد!

به علت اختلافات زیاد دو برادر، یحیی به قبرس و میرزا حسینعلی به عکا تبعید می شود. در زمان تبعید حسینعلی نوری به عکا، شبکه های اولیه جاسوسی پایه گذاری می شود.

پس از حسینعلی نوری، پسرش، عباس افندی معروف به عبدالبهاء جانشین وی می شود. عبدالبهاء(پسر بهاء الله!) از تیزبینی و هوشیاری سیاسی برخوردار بود. او شبکه جاسوسی پدر را تقویت کرده و به یک شبکه گسترده تبدیل ساخت. در پایان دوره عثمانی که جاسوس بودن و وابستگی او به انگلیس اثبات می شود و عثمانی ها تصمیم می گیرند که او را به محکمه بفرستند، انگلیس وارد صحنه می شود.

در این زمان اشغال سرزمین فلسطین در ضمن جنگ جهانی اول صورت می گیرد. انگلیسی ها برای اینکه بتوانند از کار عبدالبهاء بیشتر حمایت کنند، دو سال پس از اشغال سرزمین فلسطین به او درجه "سِر" می دهند که این درجه، نشان دهنده ضدیت کامل عبدالبهاء با اسلام و مسلمین است. مثل سلمان رشدی که به خاطر همین ویژگی این درجه را دریافت کرد.

این جریان تا زمان مرگ عبدالبهاء ادامه دارد. چون عباس افندی، فرزند پسر نداشته بالاجبار نوه دختری اش (شوقی افندی) جانشین وی می شود. در دوره شوقی، وضعیت بهائیت متغیر است. در سه دوره قبلی (باب، بهاء... و عبدالبهاء) جریان بهائیت، فرقه بود (SECT) که در دوره شوقی به مسلک (CULT) تبدیل می شود و این مسلک شدنش نشانه های خاص خود را دارد. طبق نظر اندیشمندان غربی، بهائیت یک مسلک مخرب است. مثل شستشوی مغزی و مجاب سازی. چون همان پارامترها را دارد. تمام این موارد فرقه ای در جریان بهائیت مرهون دوره شوقی و خود اوست.

بیشترین پیروان باب (سید علی محمد شیرازی) چه کسانی بودند؟ آیا صحت دارد که بیشتر آنها یهودی و سپس مسیحی و زرتشتی بودند. مگر این فرقه، شیعه و شیعیان را نشانه نگرفته بود؟

در فضایی که باب ادعای خود را مطرح کرد، یهودیان نمی توانستند به راحتی در جامعه حضور داشته باشند. برای فرار از این فضا ادعای بابی گری کردند و به سمت بابی شدن رفتند. بخش دیگر قضیه، مسئله ایجاد انحراف بود تا بتوانند از این جریانی که باب به وجود آورده، استفاده کرده و آن را هدایت کنند. در شهر همدان و کاشان که یهودیان زیادتری زندگی می کردند، تعداد زیادی از افراد، بابی می شوند و شاهدیم که تعدادی از زردشتیان که با حمایت انگلیس از هند به ایران آمده بودند، به بابیت گرویدند.

امروز نیز اگر به سابقه مهره های بهائیت بنگریم، افرادی مثل "حبیب ثابت پاسال" سابقه یهودی گری دارد که حتی به شیوه یهودیت دفن شده است. او در خاطرات خود سابقه یهودی بودن پدرش را که بعدها بهائی می شود، آورده است.

عمده کسانی که از یهودیت به بهائیت گرویده اند به شیوه یهودیت به خاک سپرده شده اند. در واقع آنها به جریان بهائیت اعتقادی نداشته و صرفاً می خواستند از این جریان استفاده کنند.

همچنین اعتقاد به موروثی بودن دین در یهودیت، امکان گرویدن آنها به بهائیت را زیر سؤال می برد.

کیان و اقتدار ملی ایران بعد از دوران صفویه حول محور تشیع شکل گرفته است. قدرت های استعماری برای شکستن این اقتدار ملی از این فرق استفاده کردند. به هر حال هر کدام از این فرق باید حرف تازه ای ارائه کنند. آن حرف تازه در بهائیت چیست؟

جریان بابیت و بهائیت برای ضربه زدن به کیان و امنیت ملی این مملکت شکل گرفته است. هویت ملی ما از دو بخش هویت ایرانی و اسلامی تشکیل می شود که این دو بخش از هم قابل تفکیک نیست. یک ایرانی دارای هر دوی این هویت هاست. آنها می خواستند این هویت ملی را از بین ببرند. جریان بهائی گری با توجه به آموزه ها و اصول ۱۲ گانه خود در هر جای جهان که باشد، ضد امنیت ملی آن مملکت عمل می کند.

با اینکه مدیریت تشکیلات این جریان و پایگاه اصلی آنها در اسرائیل است ولی آنها حق ندارند در اسرائیل هیچ فعالیت اعتقادی و باوری داشته باشند و حتی یک فرد بهائی وقتی به عنوان یک بازدید کننده وارد اسرائیل می شود، نمی تواند بیشتر از ۹ روز در آنجا بماند و برای دفعه دوم حداقل تا ۶ سال حق درخواست بازدید را ندارد و حداقل ۵ سال در نوبت می ماند. بنابراین تا ۱۱ سال بعد نمی تواند به

اسرائیل برود. اگر فرد احیاناً سؤالی در ذهنش شکل بگیرد تا ۱۱ سال بعد چیزی از آن یادش نمی ماند و همچنین فرد در ۹ روز بدون حق کار مطالعاتی چقدر می تواند اطلاعات بدست آورد؟!

نقش بهائیت در رژیم سابق ایران چگونه بود؟

سرکردگان تشکیلات بهائیت در دوره قاجار دیدند که با مقوله ای به نام جهاد، تعداد نیروهایشان ریزش دارد و عن قریب است که به اضمحلال بروند. بنابراین میرزا حسینعلی نوری، قانون جهاد را برداشت و به ظاهر قانون عدم دخالت در سیاست را گذاشت که این خود عین سیاست بود. از طرف دیگر فرمان داد که در حوزه اقتصادی و فرهنگی ورود کنند که این موضوع را در جریان مشروطیت به طور برجسته تری می بینیم. آنها با تیم تروری که تشکیل دادند (کمیته مجازات) و چند نفر بهائی که در آن حضور داشتند، مشروطه را به انحراف کشیده و به مدت ۱۰ سال در بین مردم فضای التهاب و رعب و ترس را به وجود آوردند.

و امروز آنها بر خلاف آنچه که در عمل در جهت انحراف مشروطه انجام داده اند، مدعی اند که مشروطه را آنها به وجود آوردند. در حالی مشروطه اساساً از اندیشه روحانیت و جریان دینی برخاسته است. مؤید این قضیه مقالات و رسالاتی است که از آن دوره به جا مانده است. بحث جمهوری اسلامی هم یکی از گزینه هایی بود که در دوره مشروطه مطرح بود و بحث نویی نیست. این موضوع نیز با به انحراف کشیدن مشروطیت مسکوت ماند.

زمانی که اردشیر جی از طرف کمپانی هند شرقی مأمور می شود فردی را برای جایگزینی دوره قاجار پیدا کند، او از عین الملک، پدر هویدا به طور محرمانه می خواهد که فردی شیعه را پیدا کند که اعتقادات شیعه گری او ضعیف و حاضر به سرسپردگی انگلستان باشد.

عین الملک، بعد از جستجو رضاخان را به اردشیر جی معرفی می کند. او رضاخان را به انگلیس معرفی می کند و آنها نیز پس از بررسی و پرسش و پاسخ ها و سنجش های لازم، وی را گزینه ای مناسب می بینند و او را مورد حمایت قرار می دهند.

بعد از روی کار آمدن رضا خان، چند چیز را مطرح می کند:

۱- روحانیت را محدود می کند.

۲- لباس روحانیت را از تن جامعه روحانیت به جز مراجع در می آورد.

۳- عزاداری برای امام حسین را ممنوع می کند.

۴- جریان کشف حجاب را که در ابتدا در دشت بدشت از سوی بابی ها کلید خورده بود با اعمال فشار بر مردم رسمی می کند.

این سیر نشان می دهد که رضاخان درست در اختیار جریان انگلیسی بوده و یکی از ابزارهای جریان بهائیت است که بر رضاخان فشار آورده و از امکانات حکومتی بهره می برند. رضاخان کسی است که به جریان بهائیت علاقمند است نه اینکه از آن فاصله داشته باشد زیرا زمانی که به پادشاهی رسید، آجودان ولیعهد را یک بهائی قرار داد و در دوران پادشاهی محمدرضا می بینیم که بهائیان تحت عنوان پزشک مخصوص حتی در کنار تخت خواب محمد رضا حضور پیدا می کنند. بنابراین بهائیت پیوند جدی با حکومت پهلوی دارد چنانچه هر دوی آنها دست نشانده استکبار و استعمارند.

راجع به تعاملات اعضای این فرقه و سیستم جمع آوری اطلاعات بهائیت صحبت بفرمایید و اینکه آیا یک تشکیلات هستند یا فقط نوعی تفکر محسوب می شوند؟

بهائیت یک سرویس اطلاعاتی است، به این ترتیب که آنها سال را به ۱۹ ماه تقسیم کرده اند و هر ماه ۱۹ روز است. یک فرد بهائی درست مثل یک فرد مسیحی که باید در کلیسا ثبت نام کرده و برای انجام اعمال عبادی اش به آنجا برود، باید در یک لژ محلی ثبت نام کند و موظف است هر ۱۹ روز در ضیافت هایی که در آنجا تشکیل می شود شرکت کند. یکی از اتفاقاتی که در این ضیافت ها می افتد جمع آوری اطلاعات است. به این صورت که زن و شوهری که خانواده ای تشکیل می دهند و فرزندی که در این ضیافت شرکت دارند، هر کدام به نوبه خود موظف هستند هر اتفاقی را که رخ می دهد، گزارش دهند. به عنوان مثال، مرد از خانه اش شروع می کند. اگر از همسر یا فرزندش اطلاعاتی دارد باید قید کند و بعد میان همسایگان و در محیط شهری، هر اتفاقی که افتاده و یا دیده موظف است، به مدیر ضیافت گزارش دهد. مدیر ضیافت بر طبق اصلی که در پیش دارد، این اطلاعات را پالایش می کند و سپس آنها را به یک سطح بالاتر از خود می دهد. مثلاً اگر تهران را در نظر بگیریم، ابتدا گزارش به مسئول سه نفره منطقه داده می شود که بعد از پالایش دوباره به مسئول شهر تهران و سپس به مشاور منطقه ای و در نهایت به محفل کشوری ارائه می شود و آن محفل کشوری، اطلاعات را به اسرائیل ارسال می کند. کانال ارتباطی و ارسال در زمان پهلوی تهران - تلاویو به طور مستقیم بود. بعد از انقلاب این کانال به شکل تهران - لندن - تلاویو در آمد و اخیراً برای اینکه برچسب انگلیسی بودن به آنها نخورد از مسیر تهران - کانادا - اسرائیل ارسال می شود.

بهائیان اساساً جاسوسند و جاسوس پروری هم می کنند. فرزندان بهائیان از ۳ سالگی تا لحظه مردن باید در این کلاس ها حضور داشته باشند. فرد از ۳ سالگی موظف است در کلاس های آموزشی شرکت کند که تا سن ۱۹ سالگی ادامه دارد و بعد از آن هم در واقع، شکل این کلاس ها تغییر می کند. اینجاست که آن فرایند شستشوی مغزی و مجاب سازی خود را نشان می دهد.